



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



نویسنده: شادروان عبدالجلیل وجدی

مترجم: محب الله زغم

۲۰۲۳/۱۰/۱۱

ماین تعصب در کشتزار ذهن

بخش ۱۰

بی‌ثباتی موقف و فشار روانی:

یک محقق جوان که در دانشگاه مشیگان برای تکمیل دکتورای خود مصروف تحقیق بود، تصمیم گرفت تا تأثیرات روحی روانی بی‌ثباتی موقف را پیدا کند. این جوان محقق (ایلتن جاکسن ۱۹۶۲) به این نتیجه رسید که بی‌ثباتی موقف انسان را به کشمکش روانی «جنگ توقعات» می‌کشانند. مثلاً اگر یک شخص در یک بعد زندگی خویش موقف بلندی را احراز کرده اما در بعد دیگری موقعیت پست داشته باشد، این تفاوت میان پستی و بلندی موقعیت‌ها در وجود او کشمکش توقعات را به وجود می‌آورد که در نتیجه مشکلات روانی را سبب می‌شود.

جاکسن برای آزمایش فرضیه خود، موقعیت انسان‌ها را به سه کتگوری تقسیم کرد. کتگوری اول به کسب و کار، کتگوری دوم به سطح تحصیلات، و کتگوری سوم به موقف نژادی-قومی اختصاص داده شد. او انسان‌ها را در هر یک از این کتگوری‌ها به درجات عالی، اوسط، و ادنی این گونه تقسیم کرد که مثلاً، در کتگوری کسب و کار مدیران و صاحبان کار و منشی‌ها را در درجه عالی قرار داد؛ کاتبان و کارگران ماهر را در درجه اوسط، و کارگران کم‌مهارت و بی‌مهارت را در درجه ادنی فرض کرد. در کتگوری دوم، یعنی سطح تحصیل فارغان فاکولته‌ها را در درجه عالی، فارغان مکاتب عالی را اوسط و کسانی را که تا صنف هشت یا پایین‌تر از آن خوانده بودند در درجه ادنی قرار داد. به همین گونه در کتگوری قومی-نژادی درجه عالی به امریکایی‌های قدیمی و انگلیس‌نژاد؛ درجه اوسط را به آن‌هایی که نیکه و اجدادشان از اروپای شمالی به امریکا آمده بودند؛ و درجه ادنی را به یهودان و غیرسفیدپوستان اختصاص داد. نتیجه تحقیق جاکسن این برآمد که: کسانی که در هر سه کتگوری (کسب و کار، تحصیل، نژاد) موقف‌های مشابه داشتند، از ثبات موقف برخوردار بودند؛ اما اشخاصی که در همه بخش‌ها موقف یک سان نداشتند، از بیماری بی‌ثباتی موقف رنج می‌بردند.

به این گونه، جاکسن یک راز مهمی را کشف کرد. بی‌ثباتی موقف نتایج متفاوتی که در حفظ سلامت روانی شخص مؤثر اند، داشته می‌تواند. مثلاً کسانی که فکر می‌کنند به لحاظ موقف نژادی-قومی خود در موقعیت بالا قرار دارند اما در یک سطح پست‌تر ایفای وظیفه می‌کنند، زیر فشار شدید روانی قرار می‌گیرند. اما کسانی که به لحاظ نژادی به کتگوری پایین ولی بر اساس شغل و وظیفه به کتگوری بلند تعلق دارند، احساس شادمانی می‌داشته باشند.

در افغانستان کودتا‌هایی که در سه دهه اخیر رخ داد و به همین سان تحولات سیاسی - اجتماعی کشور مثال‌هایی زیادی را در رو به روی ما قرار می‌دهد که اشخاص مبتلا به بی‌ثباتی موقف در جنگ توقعات از خود خصوصیات مختلفی را بروز می‌دهند.

محمد نبی عظیمی یک جنرال انقلابی افغانستان که به سبب انقلاب‌ها از قوماندانی تولی به سترجنرالی رسید، در صفحه ۱۵۳ کتاب خود «اردو و سیاست» رقابت‌ها میان انقلابیان در روزهای اول انقلاب ثور را به این گونه رسوا می‌کند: «تره‌کی ارگ نشین شد و کارمل صدارت نشین و امین در وزارت خارجه جا خوش کرد. تره‌کی گفته بود که ما برای تعویض کارمندان اسبق کادرهای کافی داریم و می‌توانیم بدون استفاده از آن‌ها چرخ دولت را به حرکت درآوریم. وزرا

د پانو شمیره: له 1 تر 3

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پټه له مور سره اړیکه ټينګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

با الهام از این حرف‌های غیر واقعی و غیر اصولی سعی نمودند تا اعضای حزبی بخش مربوط خویش را در وزارتخانه‌ها نصب کنند و کارمندان مسلکی، تعلیم‌یافته و با تجربه گذشته را بی‌کار ساخته و روانه منزل نمایند. نتیجه چنان شد که در وزارتخانه خلقی از الف تا ی کادرهای خلقی که اکثر معلمان بودند و در وزارتخانه‌هایی که پرچمی در رأس آن بود، از رأس تا آخر پرچمی‌ها نصب گردیدند. این امر موجبات برهم خوردن توازن نظامی اداری و عدم اطمینان مردم را سبب گردید و باعث آن شد که کارشکنی‌ها، رقابت، سؤتفاهمات در اولین فرصت‌ها بین ادارات دولتی به وجود آید و اولین زرمزه‌های اختلاف و عدم هماهنگی و تشتت و پراکنده‌گی در امور روزمره بین وزارتخانه‌ها و موسسات دولتی ظهور نماید. جنرال عظیمی از بطن حزب دموکراتیک خلق افغانستان صحبت کرده است. او برای این که از تفصیلات و اشتباهات و مسولیت‌های حزب شانه خالی کند، روی بسیاری از تصامیم خلقی‌ها و پرچمی‌های بلند رتبه انگشت گذاشته است. اگر این کتاب او بر اساس تیوری جدید جامعه‌شناسی تحلیل شود، تمام حوادث و رخدادهایی ذکر شده در این اثر ناشی از ماجراهایی کسانی اند که به بیماری بی‌ثباتی موقت مبتلا بوده اند. آن‌ها جامعه خود را درست طبقه نکرده بودند و نه از ماهیت مبارزه طبقاتی چیزی می‌دانستند. خود عظیمی نیز دنبال نشانه‌هایی از بی‌ثباتی موقت در شخصیت سردار داوود خان است و در مورد او از همین جا آغاز می‌کند: «سردار محمد داوود در دهه دموکراسی و دگرگونی‌های عظیم سیاسی در کشور در حالت انزوا و تجرید به سر می‌برد ... وزرا، جنرالان، والا مقامان، کاسه ليسان همه و همه او را ترک گفته بودند ... وی تنها حقارت و بی‌اعتنایی را نسبت به خود احساس می‌کرد و در درون وی دیگ انتقام خموشانه در حال جوشش بود. او طعم تلخ شکست را احساس می‌کرد.»

در جایی دیگری در باره سردار داوود چنین می‌نویسد: «سردار محمد داوود با انضباط، سخت‌گیر، مستبد و مغرور بود عشق جنون‌آمیزی نسبت به ترقی و اعتلای کشور داشت، مردی بود خداپرست، پرهیزگار، مؤمن و متقی ... زندگی ساده و بی‌تجملی داشت و از بدمستی و عربده‌جویی‌ها و عیاشی‌های خانواده به دور بود و پرهیز می‌کرد. عیاشی و فحاشی را مذمت می‌کرد و با عاملین آن کینه می‌ورزید. دارای استقلال رأی بود و مرد صاحب عمل. این مرد مارکسیست و کمونیست نبود، مسلمان ساده‌یی بود که خط فکری او را نوعی سوسیالیزم ناب و سوچه افغانی تشکیل می‌داد.»

جنرال عظیمی از شخصیت داوودخان القاب تحمیل شده بر وی نظیر فاشیست و غیره را می‌زداید، اما طوری که خواننده آمدم، شخصیت او را متشکل از عوامل و تمایلات متضاد می‌داند. این پنداشت شاید تا حدی درست نیز باشد، زیرا جامعه‌یی که در میان ابرقدرت‌های جهان به میدان «بازی بزرگ» مبدل شده و در نتیجه بالای آن عقب‌مانده‌گی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی تحمیل شده است، در چنین جامعه‌یی از شاه تا گدا همه مردم به رنج مشابهی مبتلا اند. از دهقان و چوپان و کارگر گرفته تا سردار داوود خان و تا شاه رانده شده از کشور (محمد ظاهر) همه و همه به شکلی از اشکال احساس حقارت و محرومیت دارند. پیداست که در چنین شرایط بیماری بی‌ثباتی موقت نیز ظهور می‌کند که جنرال عظیمی به شکل غیر مستقیم آن‌ها را شمرده و شرح کرده است.

عظیمی در کتاب خود نام‌های کسانی را که در کنگره موسس حزب دموکراتیک خلق افغانستان حضور داشتند، به این گونه ذکر کرده است: (۱) آدم خان خاچی پیلوت نظامی، (۲) نور محمد تره‌کی، (۳) ببرک کارمل، (۴) صالح محمد زیری، (۵) محمد طاهر بدخشی، (۶) سلطان علی کشتمند، (۷) دستگیر پنجشیری، (۸) شهر الله شهپر، (۹) ظاهر افق، (۱۰) نور احمد نور، (۱۱) محمد اسماعیل دانش، (۱۲) داکتر شاه ولی، (۱۳) داکتر ظاهر، (۱۴) عبدالکریم میثاق، (۱۵) عبدالکریم شرعی جوزجانی، (۱۶) سلیمان لایق، (۱۷) اناهیتا راتب زاد، (۱۸) محمد حسن بارق شفیع، (۱۹) نظام الدین تهذیت، (۲۰) عیسی کارگر، (۲۱) دکتور درمانگر، (۲۲) قدوس غوربندی، (۲۳) یاور شیرزی، (۲۴) کریم، (۲۵) دکتور عبدالحکیم هلالی.

کسانی که این اشخاص را از نزدیک می‌شناسند، می‌دانند که بسیاری از آن‌ها به طبقات بالای جامعه منسوب بودند. در میان آن‌ها برخی‌ها فرزندان جنرالان و بیروکراتان، بعضی شان از درجات بلند تحصیلات عالی برخوردار بودند و عده‌یی هم منسوب به قومی بودند که طبقه حاکم افغانستان از آن به میان آمده بود و یا به نظر گروهی سایر اقوام افغانستان را زیر «ستم ملی» قرار داده بود.

بلی! اناهیتا راتب زاد از طبقه سرداران بود و در بین مردم این سخن شایع بود که روابط میان دولت شاهی و شاخه پرچم حزب دموکراتیک خلق افغانستان توسط اناهیتا تأمین می‌شد. چنان که عظیمی هم نگاشته است، خلق و پرچم هر دو به ظاهر شاه اطمینان داده بودند که در میان اردو به جلب و جذب نخواهند پرداخت و شاید در تأمین این نوع اعتماد نقش راتب زاد خیلی مهم بوده باشد.

کتاب جنرال عظیمی از این جهت خیلی جالب است که گپ دل اعضای حزب خلق و پرچم را که از همه پنهان کرده بودند، رسوا کرده است. به ویژه زمانی که در مورد خود و دوست نزدیک خود کارمل لب به سخن می‌گشاید و تلاش می‌کند تا خود و او را معصوم و بی‌گناه جلوه دهد و بار ملامتی را به دوش دیگران بگذارد.

او با استناد بر «افغانستان در پنج قرن اخیر» اثر میر محمد صدیق فرهنگ، در مورد نور محمد ترهکی می‌نویسد که او بیروکراتی بود که در شرکت انحصاری بوره و پترول به حیث مدیر بخش پترول کار می‌کرد و چون کویون‌های پترول را دستکاری می‌کرد، از این «چوکی واره دار» برکنار شد. بعد مجید زابلی که با او نسبت قومی داشت، او را در تجارت‌خانه خود در بخش تعمیرات استخدام کرد. اما از آن جا نیز به علت اختلاس برطرف گردید. ترهکی باری به علت عضویت در جنبش «ویش زلمیان» زندانی شد، ولی مجید زابلی به صدر اعظم شاه محمود خان از وفاداری او اطمینان داد. بنا بر این، ترهکی به حیث ائشه مطبوعاتی در واشنگتن مقرر گردید. جنرال عظیمی تبصره خود در مورد ترهکی را با این کلمه‌ها به پایان می‌رساند: «جاه طلبی و خویشن بزرگ بینی را حفیظ الله امین در وجود او پرورش داد تا به جنون کیش شخصیت مبدل شد. هنگامی که او را نابغه گفتند، ستاره شرق خواندند، آموزگار توانا شمردند، پدر ملت خطاب کردند، او خود را مقدس شمرد، مغرور و مست گردید و چون کیک بزرگ را بدید و دختران در پیرامونش حلقه زدند و حواریون آغاز به کفل جنبانیدن و کاکل شوراندن کردند، فکر کرد که جهان به کام اوست و عیش تمام. هنگامی که خود آمد که همه چیز را باخته بود.»

عظیمی در مورد امین می‌نویسد: «... به زودی کار ترمیم قصر دارالامان و قصر تاج بیک پایان یافت و حفیظ الله امین محل کار و رهایش خویش تعیین نموده به آن جا نقل مکان کرد و قصر دارالامان را برای صدارت افغانستان اختصاص داد. دلیل این امر معلوم نبود اما می‌گویند امین مانند اعلی‌حضرت امان الله خان غازی که در اواخر عمر خویش به تجمل پسندی گرایش پیدا کرده بود، متمایل به ارستوکراسی، اشرافیت و تجمل پسندی گردیده بود و در قصر مذکور مجلل‌ترین مهمانی‌ها و شب‌نشینی‌ها را ترتیب می‌داد و با جلال و جبروت خاصی زنده‌گی می‌کرد.»

در جای دیگری در مورد امین چنین می‌نگارد: «او استعداد خاصی در دگرگون ساختن تاریخ داشت. به امر او تاریخ خودساخته حزب را نوشتند و به امر او دستبردهای زیادی در تاریخ جدید کشور زدند. تجمل پسند بود و در زنده‌گی شخصی زنده‌گی به طرز و سلیقه امریکایی‌ها را می‌پسندید. وی خود را سوییست می‌خواند و به هر کس با فخر و افاده می‌گفت «رفیق! من روسی‌تر از شما استم.» او دشمن هزاره‌ها و ازبک‌ها بود و پرچمی‌ها را مانند «اودر زاده» بد می‌دید و بد می‌گفت.»